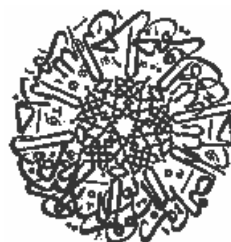


فصل ششم



کلون‌سازی و دین

اظهار نظر علمای مذهبی پیرامون کلون‌سازی انسان به دهه ۱۹۷۰ میلادی برمی‌گردد. در این دهه بود که نخستین جانوران کلون‌سازی شده به دست بشر، به جمع جانداران کرهٔ خاکی پیوستند و بحث کلون‌سازی انسان مطرح شد. در همان زمان که فیلم‌سازان و نویسندگان رمان‌های علمی تخیلی، خیالپردازی‌های خود پیرامون کلون‌سازی انسان را در قالب فیلم و داستان مطرح می‌کردند، علمای مسیحی پیرامون کلون‌سازی انسان اظهار نظر می‌کردند. برای مثال، جوزف فلچر از کلون‌سازی به عنوان شیوه‌ای نو در تولیدمثل دفاع کرد که همانند شیوه‌های دیگری مانند لقاح در لوله آزمایش (IVF) می‌توان مزایا و معایب آن را سنجید و در صورتی که فایده‌های زیادی برای جامعه داشته باشد، آن را به لحاظ اخلاقی نیز موجه جلوه داد. در مقابل، پُل رامسی کلون‌سازی انسان را همانند مرز یا، حصاری اخلاقی مطرح کرد که عبور از آن، خطر عدول از انسانیت و

لطمه زدن به مفاهیم اساسی آفرینش را به همراه دارد. تولد دالّی، احتمال کلون‌سازی انسان را تقویت کرد. از این رو، شدت موضع‌گیری‌ها را به اوج خود رساند. برای مثال، پس از تولد دالّی، برخی از کاردینال‌های ایتالیا، کلون‌سازی انسان را «دیوانگی نازی‌ها» و «چشم و هم‌چشمی با هیتلر» خواندند. علمای یهودی، موضع ملایم‌تری نسبت به این مسأله گرفتند. در سال ۱۹۹۷ میلادی که دالّی متولد شد، علامه محمدحسین فضل‌الله، علامه محمدتقی جعفری و عبدالعزیز ساجدی‌نیا در این باره اظهارنظر کردند که با نظرات آنان آشنا می‌شوید. به علاوه در همین سال در نشست‌هایی که با عنوان «فقه اسلامی» در کازابلانکا برگزار شد، شرکت‌کنندگان در این باره تبادل نظر کردند. نظر دیگر علمایی که در این کتاب آمده، چند سال پس از تولد دالّی و اغلب پس از انتشار خبر تولد نخستین نوزاد کلون‌سازی شده در ۸/۱۰/۸۱ و از طریق مصاحبه حضوری یا درخواست کتبی، کسب شده است.

آفرینش در کتاب مقدس

اغلب اظهارنظرهای علمای مسیحی و یهودی پیرامون کلون‌سازی انسان به برداشت‌هایی برمی‌گردد که آنان از توصیف آفرینش انسان در کتاب مقدس دارند. در فصل «پیدایش» این کتاب در آیات ۲۸-۲۷ چنین آمده است:

«سرانجام خداوند انسان را شبیه خود آفرید و انسان را مرد و زن خلق کرد و ایشان را برکت و خوشبختی داد و فرمود: بارور باشید و زاد و ولد کنید، زمین را پُرسازید، برآن مسلط شوید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید.»

کارخدایی. برخی از مخالفان کلون‌سازی هشدار علیه انجام کارخدایی را سرلوحه سخنان خویش قرار داده‌اند. برای مثال، رامسی چنین می‌گوید: «انسان‌ها نباید کارخدایی انجام دهند، بلکه نخست باید بیاموزند که انسان باشند و پس از این که انسان شدند، دیگر کارخدایی انجام نخواهند داد» (رامسی، ۱۹۷۰). کسانی که چنین دیدگاهی دارند، با استناد به آیات فوق، آفرینش را فقط مخصوص خدا و کلون‌سازی انسان را عبور از مرزهایی می‌دانند که بشر را در جایگاه خدا قرار می‌دهد. با وجود این، در میان مسیحیان افرادی هستند که با این دیدگاه به طور کامل موافق نیستند. برای مثال، تد پیتر با استناد به همان آیات می‌گوید: «اگر بپذیریم خدا انسان را شبیه خود آفرید، ما مسؤولیم که از خلاقیت و آزادی که خداوند به ما بخشیده است، استفاده کنیم تا سرنوشتی متناسب با شأن و رتبه انسان برای خود رقم بزنیم. ما هیچ دلیل مذهبی نداریم که انسان باید طبیعت را دست نخورده باقی گذارد و براساس هیچ دلیل مذهبی نمی‌توان نتیجه گرفت که کلون‌سازی انسان عبور از حد و مرزها و زیرپا گذاشتن حریم‌هاست» (پیتر، ۱۹۹۷). به عبارت دیگر، وی

برعکس عده‌ای که می‌پندارند انسان مسؤول حفظ تمام و کمال هر آن چیزی است که آفریده شده، معتقد است انسان در حد توان خود از صفات الهی از جمله آفرینش و خلاقیت بهره‌مند شده و باید از آن‌ها در جهت زندگی بهتر بهره‌گیری گیرد.

علمای یهود، نوعی «همکاری» بین خدا و انسان در حفاظت از آفرینش و بهبود آن قائل هستند. آنان با استناد به برخی از آیات کتاب مقدس به حق «سروری و تسلط بشر بر جهان» اشاره می‌کنند: «خداوند، آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن کار کند و از آن نگهداری کند» (۲:۱۵، آفرینش)

رابی دورف معتقد است: «وقتی ما برای بهبودی زندگی بشر تلاش می‌کنیم، در واقع همکار خداوند هستیم در آفرینشی که در حال انجام است.» وی به آیه فوق اشاره می‌کند و کارکردن در طبیعت را به مفهوم بهبود بخشیدن آن برای برآورده کردن نیازهای انسان می‌داند (دورف، ۱۹۹۷). هشدار علیه انجام کارخدایی، و دخالت در کار خدا شعاری است که برخی از علمای مسیحی، به خصوص کاتولیک‌ها، هنگام بروز نوآوری‌های انقلاب‌گونه در پزشکی، بارها مطرح کرده‌اند. برای مثال، هنگامی که نخستین مسکن‌های کارآمد عرضه شدند و پزشکان تصمیم گرفتند برای تسکین دردِ زایمان از آن‌ها استفاده کنند، برخی از علمای مسیحی با استناد به آیاتی از کتاب مقدس، این کار را محکوم کردند و آن را دخالت در کار خدا

دانستند. برای مثال، در آیه‌ای از کتاب مقدس آمده است: «آنگاه خداوند به زن فرمود: «درد زایمان تو را زیاد می‌کنم و تو با درد فرزندان خواهی زایید» (۳:۱۶، آفرینش). این گروه از مسیحیان براساس یک یا چند فرق اساسی زیر که بین انسان و خدا قائل هستند، هرگونه تغییر در آفرینش را دخالت در کار خدا می‌دانند:

۱) انسان در رازهای اساسی حیات که مخصوص خداوند است، نباید کندوکاو کند.

۲) انسان فاقد توان خلقت است. از این رو نمی‌تواند پیرامون آغاز یا پایان حیات تصمیمی بگیرد. چنین تصمیماتی مخصوص قدرت لایتناهی الهی است.

۳) انسان جایز الخطاست و کارها را براساس دیدگاه‌های محدود، جزیی و اغلب خودخواهانه خود ارزیابی می‌کند.

۴) دانش انسان بسیار محدود است و از نتیجه کارها به خوبی آگاه نیست. تنها خداوند نتیجه اعمال را به طور کامل می‌داند.

۵) انسان توان کنترل پیامدهای کارها را ندارد و چنین کاری تنها از قادر مطلق برمی‌آید.

خلاصه، چون دانش انسان محدود است، ممکن است کاری انجام دهد که پیامدهای منفی داشته باشد و نتواند آن پیامدها را کنترل کند. در نتیجه، ممکن است فاجعه‌ای به بار آورد. پس بهتر است، هیچ تغییری در خلقت ایجاد نکند. این دیدگاه که امروزه در میان مسیحی‌ها جایگاه قابل ملاحظه‌ای ندارد، حتی زمانی مصرف دارو را

نیز دخالت در کار خدا می‌دانست. اما امروزه مسیحی‌ها برای درمان ناراحتی‌های خود، هم به دعا روی می‌آورند و هم دارو مصرف می‌کنند و کمتر بین آن‌ها تضادی می‌بینید.

مسأله روح. برخی از گروه‌های مذهبی مسیحی‌ها، به خصوص برخی از کاتولیک‌های رُم، براین باورند که هنگام آمیزش اسپرم با تخمک، روح وارد پیکر انسان می‌شود. از این رو، آنان تخمک لقاح یافته را یک انسان به تمام معنا و هرگونه دستکاری آن را خلاف اراده الهی می‌دانند. این موضع‌گیری از برداشتی ناشی می‌شود که آنان از برخی آیات کتاب مقدس دارند. برای مثال، در بخش آفرینش این کتاب چنین آمده است: «آنگاه خداوند از خاک، آدم را سرشت. سپس در بینی آدم روح خود را دمید، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد.» (آفرینش، ۲:۷)

برخی از کاتولیک‌ها با استناد به این آیه در مقابل کلون‌سازی این گونه موضع گرفته‌اند:

- روح فقط به دست خداست و او چنین خواسته که بلافاصله پس از آمیزش اسپرم با تخمک روح وارد پیکر انسان شود. کلون‌سازی این فرصت را هدر می‌دهد. بنابراین، شاید کلون‌سازی به تولید انسان‌های بدون روح بینجامد.
- هر انسان روح مخصوص به خودی دارد. آیا در جریان کلون‌سازی، روح انسان کلون‌سازی می‌شود؟

● هر گونه دستکاری جنین، حتی در یک مرحله چند سلولی، که به نابودی آن منجر شود، حکم قتل انسان کاملی را دارد. به هر حال، اغلب علمای مسیحی، هرچند ممکن است به دلائل دیگری مخالف کلون‌سازی انسان باشند، بین کلون‌سازی و ورود روح به پیکر انسان ایرادی نمی‌بینند. زمانی که فن لقاح در لوله آزمایش (IVF) به وجود آمد نیز، چنین دیدگاهی مطرح شد زیرا برخی تصور می‌کردند برای دمیده شدن روح، انجام عمل جنسی ضروری است. اما همگان دیدند که بچه‌های حاصل از این فن نیز صاحب روح شدند.

منزلت انسانی. برخی از مسیحیان کاتولیک با استناد به داستان آفرینش کتاب مقدس، کلون‌سازی انسان را زیرپا گذاشتن منزلت انسانی می‌دانند (هاس و موراکی زویسکی، ۱۹۹۷). آنان معتقدند چون خداوند انسان را شبیه خود آفرید، انسان دارای منزلت خاصی است، اما انسان‌های کلون شده به جای آن که با «عمل بی‌مانند آفرینش الهی» آفریده شوند، در واقع شبیه انسان‌های از پیش موجود، ساخته می‌شوند. این طرز نگرش باعث شده است بعضی نتیجه بگیرند که کلون‌سازی با تبدیل «آفرینش» به «ساختن» و «تولیدکردن» این فرصت را به برخی می‌دهد که برده‌داری نوین را پایه‌گذاری کنند (تندلر، ۱۹۹۷).

به نظر موراک زویسکی، کلون‌سازی به نحو دیگری نیز منزلت انسانی را زیرپا می‌گذارد، زیرا «کلون‌سازی هویت بی‌مانند کلون (یا کلون‌ها) و نیز شخصی که دهنده هسته بوده است را به خطر می‌اندازد.» اما افرادی مانند دورف معتقدند: در هیچ کلونی از لحاظ شرعی هیچ یک از حقوق و حمایت‌هایی را که به هر کودک دیگری تعلق دارد، زیرپا نمی‌گذارد... کلون‌سازی به تولید انسان‌های مستقلی می‌انجامد... شخص جدیدی که آمیزه‌ای از جسم و ذهن با تجربیاتی خاص و بی‌مانند است.» (دورف، ۱۹۹۷).

آفرینش در قرآن

در قرآن کریم آیات متعددی به آفرینش و خلقت موجودات اختصاص یافته است. در این آیات به صراحت گفته شده که حیات به دست خداست، اوست که جان می‌دهد و جان می‌گیرد و کس دیگری نمی‌تواند حیات بدهد یا بگیرد. برای مثال در سوره ملک، خدا این گونه توصیف شده است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (خدایی که مرگ و زندگی را آفرید). قرآن، انسان را فراهم‌کننده شرایط حیات می‌داند. در سوره واقعه آمده است: «أَفَرَأَيْتُم مَّا تُمْنُونَ، أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» (آیا ندیدید که نخست شما نطفه‌ای بودید. آیا شما آن نطفه را به صورت انسان آفریدید یا ما خلق کردیم).

کارخدایی. برخی از علمای اسلامی با استناد به آیه فوق و آیات مشابه، این ادعا را که کلون‌سازی «کارخدایی» است و انسان را در

جایگاه آفریدگار قرار می‌دهد، رد کرده‌اند. آیت الله موسوی بجنوردی در این باره می‌گویند: «انسان در خالقیت استقلال ندارد. وقتی زن و مرد با هم تقارب می‌کنند، این‌ها که خالق نیستند، فقط شرایط را فراهم می‌کنند. خالق خداوند سبحان است. در مورد کلون‌سازی نیز انسان شرایط را فراهم می‌کند. دیدگاه افرادی مثل قدسی مآب پاپ اعظم که کلون‌سازی را دخالت در کار خدا می‌دانند، از منظر اسلامی صحیح نیست. در روشی که به لقاح در لوله آزمایش (IVF) مشهور است، شما اسپرم را از مرد می‌گیرید، تخمک را از زن می‌گیرید، در لوله آزمایش باهم آمیزش می‌دهید، چهارده، پانزده سلول که شد آن را درون رحم زن می‌گذارید. آیا در اینجا من در کار خداوند سبحان دخالت کرده‌ام؟ نه، این عبارت اخراجی روش معمول است. کلون‌سازی نیز شکل دیگری از همین روش است. حالا به جای اسپرم و تخمک، تخمک و ژن را می‌گیریم. بازهم شرایط را فراهم می‌کنیم. زمانی تنها راه فراهم ساختن مقتضی برای تولید انسان، اسپرم و تخمک بود، حال مقتضی به نحو دیگری فراهم می‌شود. بازهم خالق خداست.» علامه فضل الله نیز در این باره موضع مشابهی گرفته‌اند. ایشان می‌گویند: «کلون‌سازی با مفهوم آفرینش منافاتی ندارد و انسان را در جایگاه آفریدگار قرار نمی‌دهد. زیرا انسان از قوانین خداوند در زمینه آفرینش بهره می‌گیرد. محققان قانون جدیدی ابداع نکرده‌اند، آنان فقط قوانین جدیدی را کشف کرده‌اند. همان طور که قوانین مربوط به

لقاح در لوله آزمایش و پیوند اعضا را کشف کردند. آنان به این کشفیات دست پیدا کردند. زیرا خداوند اجازه آن را داده است». در نشست‌هایی که با عنوان «فقه اسلامی» در سال ۱۹۹۷ در کازابلانکا برگزار شد، شرکت‌کنندگان به این توافق رسیدند که: «کلون‌سازی به هیچ وجه باورهای اسلامی را زیر سؤال نمی‌برد. خدا آفریدگار جهان است. اما او نظام علت و معلول را در جهان بنیان نهاده است. کاشتن بذر در خاک علت است. اما خداوند از دانه، گیاه را پدید می‌آورد. به همین نحو، کلون‌سازی یک علت است اما تنها به خواست خدا می‌تواند معلول را ایجاد کند. درست همان‌طور که کشاورز را خالق گیاه نمی‌دانیم، متخصصان کلون‌سازی نیز آفریدگار جاننداری که پدید می‌آید محسوب نمی‌شوند». بحث کارخدایی و دخالت در کار خدا، پیش از انقلاب به نحو دیگری مطرح شده بود. استاد شهید مطهری در کتاب مقالات فلسفی خود، بحثی پیرامون این پرسش دارند که آیا بشر روزی خواهد توانست موجود زنده‌ای بسازد و به عقیده برخی از الهیون اشاره می‌کند که این امر را محال می‌دانند. استاد بر این باورند که براساس طرز تعلیمی که از قرآن می‌گیریم، نمی‌توان چنین چیزی را محال دانست. ایشان می‌گویند: «آیا اگر بشر روزی موفق شد و قانون خلقت جانداران را کشف کرد - همان‌طور که بسیاری از قوانین دیگر موجودات را کشف کرده - و تمام شرایط و اجزای مادی ترکیب موجود زنده را به دست آورد و عیناً نظیر ماده زنده

طبیعی را ساخت، آیا آن موجود مصنوعی حیات پیدا می‌کند یا نمی‌کند؟ جواب این سؤال این است که قطعاً حیات پیدا می‌کند، زیرا محال است که شرایط وجود یک افاضه، کاملاً فراهم شود و آن افاضه تحقق پیدا نکند ... در این جا ممکن است این شبهه، باز در اذهان بیاید که پس تکلیف آن مطلب که حیات فقط به دست خداست و غیرخدا از حریم احیا و اماته بیرون است چه می‌شود ... اگر بشر روزی چنین توفیقی حاصل کند، منتها کاری که کرده این است که توانسته شرایط حیات را فراهم کند، نه این که حیات را بیافریند. بشر حیات نمی‌دهد، قابلیت ماده را برای افاضه حیات کامل می‌کند ... بشر اگر روزی چنین توفیقی حاصل کند از نظر کشف علمی کار مهمی کرده ولی از نظر دخالت در ایجاد حیات، همان قدر دخالت دارد که پدر و مادر از طریق تناسل در ایجاد حیات فرزند دخالت دارند و یا کشاورز در ایجاد حیات دانه‌های گندم دخالت دارد. در هیچ یک از این موارد، انسان خلق‌کننده حیات نیست، فراهم‌کننده شرایط قابلیت یک ماده برای حیات است. قرآن کریم در سوره مبارکه واقعه این مطلب را به بهترین وجهی بیان کرده است:

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُونَ، أَلَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ، أَلَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ.

استاد شهید از زمانی سخن می‌گویند که بشر توان آفرینش جاندار از ماده بی‌جان را به دست آورده است؛ پیشرفتی که تا

دستیابی به آن راه درازی در پیش است و بین آن و فن کلون‌سازی تفاوت از زمین تا آسمان است. حال که استاد چنین پیشرفتی را تنها فراهم ساختن شرایط افاضه حیات می‌داند، وضعیت کلون‌سازی به طور کامل روشن است. در فصل سوم گفتیم که کلون‌سازی یک جانور، فن جابه‌جایی هسته و ایجاد شرایطی است که برای شروع فعالیت این هسته ضروری است. بقیه کارها را هسته‌ای فرماندهی می‌کند که قطر آن چند هزارم میلی‌متر است و همه اطلاعات لازم برای آفرینش یک جاندار کامل را در خود دارد. استاد شهید از این که عده‌ای بعضی از کارها را کار بشری و بعضی را کارخدایی دانسته و تصور می‌کنند تقسیم کار شده، انتقاد می‌کند و در جلد پنجم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم چنین می‌گوید: «آنان که به خدا معتقدند، علتی در صف و ردیف علل مادیّه قرار نمی‌دهند که زمام برخی حوادث را به دست علل مادیه سپرده و زمام برخی دیگر را به دست خدا بسپارند ... مَثَلِ خدا و علت و معلول‌های مادی مَثَلِ دست و قلم و نوشته است. آیا می‌شود گفت: ما با چشم ساده و غیرمسلح خود هرچه به نگاشته‌های قلم نگاه می‌کنیم جز این که از نوک قلم پیدایش می‌یابند، چیز دیگری نمی‌یابیم و در نتیجه دستی در کار نیست؟ البته نه، زیرا قلم با آنچه که از نوک وی ترشح می‌کند همه و همه از آن دست می‌باشد نه این که کلمات چندی کار قلم و کلمات چندی کار دست می‌باشد». بنابراین، استاد معتقدند همه کارها، کار

خداست و در تمامی امور می‌توان دست توانای خالق هستی را مشاهده کرد. استاد مطهری ریشهٔ تفکر تقسیم کارها به کارهای خدایی و غیرخدایی را در دو چیز می‌داند: «دسته‌ای از الهیون می‌خواهند به خدا از جنبهٔ منفی معلومات خود پی ببرند، نه از جنبهٔ مثبت آن‌ها، یعنی آن جا که در مجهولی در ماندند پای خدا را به میان می‌کشند. همیشه خدا را در میان مجهولات خود جستجو می‌کنند، یعنی همیشه به دنبال چیزهایی می‌روند که علل طبیعی آن چیزها را نمی‌دانند ... هرچیزی را که ندانستند و نفهمیدند و علت طبیعی آن را کشف نکردند، فوراً آن را به ماوراءالطبیعه مستند می‌کنند.» این طرز تفکر باعث شده است برخی از علمای مسیحی چنین هشدار بدهند که انسان نباید در پی کشف اسرار و رازهای اساسی حیات باشد، زیرا آن‌ها متعلق به خداوند هستند. این افراد، همان گروهی هستند که به قول استاد مطهری هر چه مجهولاتشان در مورد فرآیندهای طبیعی بیش‌تر باشد، دلائل توحیدشان بیش‌تر است و هرچه بر میزان معلوماتشان افزوده شود، از دلائل توحیدشان کاسته می‌شود. به همین دلیل است که این پرستش‌کنندگان «خدای مجهولات» کاوش در اسرار طبیعت را مکروه می‌دانند. دلیل دیگری که باعث تقسیم‌بندی کارها به کارهای خدایی و غیرخدایی شده، شناخت نادرست از ارتباط ماوراءالطبیعه با جهان طبیعت است: «در الهیات مسیحی خداوند در ردیف علل طبیعی قرار می‌گرفته است و به همین علت

اعتقاد به خدا و محاسبات علمی با یکدیگر ناسازگار می‌افتاده‌اند.» اما: «طبیعت و ماوراء طبیعت در طول یکدیگر قرار گرفته‌اند نه در عرض هم؛ نه یک علت طبیعی می‌تواند جانشین یک علت ماوراءالطبیعی واقع شود و نه یک علت ماوراءالطبیعی می‌تواند در درجه یک علت طبیعی قرار گیرد.» استادشهد معتمدند اگر ما این مسأله را خوب درک کنیم دیگر نیازی نیست در هر جا که در مقام توجیه یک علت طبیعی درماندیم «ماوراءالطبیعه را از درجه خود تنزل دهیم و جانشین طبیعت نماییم، بلکه حتماً باید حدس بزنییم یک علت طبیعی درکار هست گو این که علم ما هنوز به آن نرسیده است.» برخی از علمای اسلامی با استناد به برخی از آیات قرآن، کلون‌سازی را دخالت در آفرینش الهی دانسته‌اند. برای مثال، مرحوم علامه محمد تقی جعفری آیه ۱۱۹ سوره نساء را که در آن عبارت *فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ* به کار رفته، زمینه اولیه ممنوعیت کلون‌سازی دانسته‌اند. اما آیت الله مکارم شیرازی معتقدند: «از نظر عنوان اولی، اصل اباحه است، چون آیه و روایت و اجماع و دلیل عقلی بر حرمت شبیه‌سازی نداریم و از مسائل مستحدثه است.» ایشان نظر برخی که این آیه را دلیل حرمت کلون‌سازی مطرح کرده‌اند، رد می‌کنند و می‌گویند: «در این صورت از خیلی از کارها باید جلوگیری کنید، مثلاً جراحی زیبایی را باید حرام بدانید و یا جراحی برای جداسازی انگشت ششم و یا جداکردن دوقلوهای به هم چسبیده و یا ترکیب انواع گیاهان باهم و تولید

گیاهان جدید که این‌ها تصرف در خلق الله است و باید بگویید همه حرام است، در حالی که هیچ کدام حرام نیست. ثانیاً، «خلق الله» در آیه اشاره به فطرت الله را تبدیل به کفر کنم، چون می‌فرماید فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله که در ذیل آیه فطرت است و فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ را تفسیر می‌کند. پس آیه مربوط به توحید و شرک است و ربطی به جراحی و شبیه‌سازی ندارد.»

دکتر ابوالقاسم گرجی نیز نظر مشابهی دارند: «از قرن‌ها پیش، گیاهان بدون دخالت انسان و از آمیزش گل نر و گل ماده یا بخش نر و ماده یک گل پدید می‌آمدند. انسان در کار آمیزش آن‌ها دخالت کرد و به اختیار خود آن‌ها را آمیزش داد، آن‌ها را به هم پیوند زد و حتی میوه‌ها و گیاهان جدیدی پدید آورد که پیش از آن در جهان سابقه نداشت. آیا این‌ها تغییر خلق خداست؟ بشر جانوران وحشی را اهلی کرد، آن‌ها را به اختیار خود آمیزش داد، آیا این‌ها دخالت در کار خدا و تغییر خلقت الهی است؟ اگر در قرآن عباراتی نظیر «فَلْيَغْيِرُونَ خَلْقَ اللَّهِ» آمده، منظور این‌ها نیست، وگرنه عمل جراحی حرام است، چون تغییر خلقت خداست! کوتاه کردن موی سر حرام است، چون تغییر خلقت خداست! منظور از تغییر خلق خدا، تغییر فطرت توحیدی انسان است، یعنی به کمک تلقینات و تعلیمات کاری کنند، انسان درک نکند خدایی هست. در تفاسیر هم به همین مورد اشاره شده است. در واقع این آیه مربوط به شیطان است و شیطان ادعا می‌کند که خلق خدا را

تغییر می‌دهد، یعنی انسان را به راه باطل می‌کشاند. البته من علاوه بر این مسأله، مورد دیگری را تغییر در خلقت الهی می‌دانم که عقیده خودم است و در جایی ندیده‌ام. اگر با تعویض اعضای حیوان با اعضای انسان، او را به اسب و الاغ تبدیل کنیم، یعنی او را به سوی انحطاط پیش ببریم، این هم تغییر خلق خداست. اگر عضوی از اعضای حیوان را به انسان پیوند زنند، آن عضو مقداری، هرچند یک میلیاردم روی باطن انسان اثر می‌گذارد، اما آن قدر کم است که شاید متوجه نشویم. حال اگر بشود همه اعضای انسان را با اعضای حیوان عوض کنند، آن تأثیرات کوچک، کم‌کم بزرگ می‌شوند و به تدریج انسان می‌شود حیوان».

البته، استاد گرجی پیوند اعضای حیوان (حتی خوک) را به انسان به طور کامل رد نمی‌کنند و معتقدند اگر پیوند اعضا باعث نجات جان انسانی شود، اشکال ندارد. ایشان می‌گویند: «منظور من این است که جابه‌جایی اعضا، انسان را به سمت انحطاط پیش ببرد. تعویض یک اندام، اشکال ندارد، چون به سمت کمال است. اما اگر جابه‌جایی اعضا به حدی باشد که انسان را به سوی انحطاط پیش ببرد، به نظر من اشکال دارد».

در تفسیر المیزان با اشاره به آیه «فاقم وجهک للدين حنیفاً، فطره الله التي فطر الناس علیها، لا تبديل لخلق الله، ذالک الدين القیم»، مراد از تعبیر «تغییر خلق خدا» خروج از حکم فطرت و ترک دین حنیف،

مطرح شده است. گفتیم علمای یهود، نوعی همکاری بین خدا و انسان در حفاظت از آفرینش و بهبود آن قائل هستند. برخی از علمای اسلامی نیز چنین دیدگاهی دارند. برای مثال، عبدالعزیز ساجدی‌نیا معتقد است: «انسان به عنوان کسی که در عمل آفرینش با خداوند سهیم می‌شود، با دخالت در کارهای طبیعت، از جمله مراحل اولیه جنین، می‌تواند فعالانه به بهبود زندگی و سلامت بشر کمک کند.» ایشان به آیات ۱۴-۱۲ سوره مؤمنون اشاره می‌کنند که می‌فرماید:

وَأَقَدَّ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا
ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

به نظر ایشان وقتی خداوند خود را بهترین خالق می‌نامد، می‌توان نتیجه گرفت که کسان دیگری نیز می‌توانند دست به خلقت بزنند. در تفسیر المیزان نیز نظر مشابهی مطرح شده است: «و از این که فرمود: او بهترین خالق است، فهمیده می‌شود که خلقت تنها مختص به او نیست و همین طور هم هست. چون همان طور که قبلاً هم گفتیم، خلقت به معنای تقدیر است و تقدیر یعنی مقایسه چیزی با چیز دیگر و این اختصاص به خدای تعالی ندارد. علاوه بر این، در کلام خود خدای عزوجل خلقت به غیر خدا هم نسبت داده شده، آنجا که فرمود: و اذا تخلق من الطين كهيئة الطير».

مسأله روح. در قرآن در آیات متعددی از روح نام برده شده است. برای مثال، در آیه ۸۵ سوره اسراء چنین آمده است:

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»

از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است. اما این که روح چیست، چه ماهیتی دارد و نحوه ارتباط آن با جسم چگونه است، به قول استاد مطهری «از مسائل دست‌مالی شده است» که نظرات افراطی و تفریطی متنوعی پیرامون آن وجود دارد. این نظرات را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

(۱) گروهی شخصیت انسان را تنها جسم او دانسته‌اند و برای روح اصالتی قائل نبوده‌اند.

(۲) گروهی فقط برای روح اصالت قائل بوده‌اند.

(۳) گروهی روح را یک جوهر و تن را یک جوهر دانسته‌اند. این گروه به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای معتقدند، روح پیش از جسم پدید می‌آید و وقتی جسم آماده شد در آن می‌آمیزد. دسته دیگر براین باورند که روح و جسم همراه هم به وجود می‌آیند.

(۴) گروهی روح را بُعدی از ماده دانسته‌اند و معتقدند جسم در مسیر تکاملی خود تبدیل به روح می‌شود.

مبحث روح در کتاب «مقالات فلسفی» و کتاب «معاد» استاد مطهری به طور مشروح بحث شده است. از آن جا که مسأله کلون‌سازی باعث ابهاماتی در این زمینه شده، بخش‌هایی از مقاله «اصالت روح» ایشان را در زیر می‌آوریم:

«مسأله روح و بدن چون از مسائل دست‌مالی شده است و هرکسی از ابتدای زندگی، در کودکی از زبان الله و مادر و مادر بزرگ، بعدها از زبان واعظ منبر و یا از زبان شعرا و سخن‌پردازان، چیزها در این باره شنیده، خود به خود سوابقی در اندهان به وجود آورده و هر فردی طرز فکری نسبت به آن دارد. لهذا ممکن است بسیاری از افراد که عنوان بالا به چشمشان می‌خورد فوراً خود را آماده شنیدن این مطلب کنند که روح موجودی است مرموز و نامرئی که خود را در پشت پرده بدن بنا به مصالحی مخفی کرده و ماسک بدن را به چهره زده و تصرفات مرموزتر و بی‌قاعده‌تری نظیر آن چه به جن و غول نسبت می‌دهند، از پشت پرده ماده محسوس بدن می‌نماید. بدن چیزی جز یک پرده ظاهری و ساختگی و عاریتی نیست و این انگشتان نامرئی روح است که از پشت این پرده ظاهری همه فعالیت‌ها را انجام می‌دهد. آری، ممکن است بسیاری از افراد خود را آماده شنیدن این چنین مطلبی کنند، ممکن است آنچه تاکنون از زبان شعر و شاعری شنیده‌اند فوراً در ذهنشان تجسم پیدا کند که: روح مرگی است ملکوتی و فقط به علل خاصی چند روزی قفسی از بدن برایش ساخته‌اند ... حقیقت این است که در میان افکار فلاسفه هم نظریه‌هایی دیده می‌شود که کم و بیش با آنچه در زبان شعر آمده تطبیق می‌کند، مثل نظریه معروف منسوب به افلاطون که می‌گوید:

روح جوهری است قدیم که قبل از بدن موجود است، بعداً که بدنی آماده شد روح از مرتبه خود تنزل می‌کند و به بدن تعلق می‌گیرد.

این نظریه صدرصد یک نظریه ثنوی است، زیرا روح و بدن را دو جوهر جدا و منفصل می‌داند، مانند علاقه و ارتباط مرغ با آشیانه و راکب با مرکوب، هیچ علاقه جوهری و طبیعی که نماینده یک نوع وحدت و اتصال و ارتباط ذاتی بین آن‌ها باشد، نمی‌شناسد.

... صدرالمتألمین [ملاصدرا] از اصول نو و عالی و نیرومندی که تأسیس کرد چنین نتیجه گرفت که علاوه بر حرکات ظاهری و عرضی و محسوسی که بر سطح عالم حکمفرما است یک حرکت جوهری و عمقی و نامحسوس بر جوهره عالم حکمفرما است و آن حرکت است که اصل این حرکت‌های ظاهری و محسوس است؛ اگر ماده و صورتی باید فرض کرد از طریق همین حرکت باید فرض کرد نه از طریق دیگر؛ پیدایش و تکون انواع جسمانی روی قانون حرکت است نه کون و فساد؛ نفس و روح هم به نوبه خود محصول قانون حرکت است. مبدأ تکون نفس، ماده جسمانی است. ماده این استعداد را دارد که در دامن خود موجودی پیوراند که با ماوراءالطبیعه هم‌افق باشد. اساساً بین طبیعت و ماوراءالطبیعت دیوار و حائلی وجود ندارد. هیچ مانعی نیست که یک موجود مادی در مراحل ترقی و تکامل خود تبدیل شود به موجودی غیرمادی.

... رابطه روح و بدن از نوع رابطه‌ی یک بعد است با سایر ابعاد. یعنی ماده در مسیر تحول و تکامل خود، علاوه بر سه بعد جسمانی که از آن‌ها به ابعاد ثلاثه مکانی تعبیر می‌کنیم و علاوه بر بعد زمانی که مقدار حرکت ذاتی جوهری است، درجهت جدیدی بسط می‌یابد. این جهت جدید مستقل از چهار جهت دیگر است که زمانی و مکانی می‌باشند و البته بُعد نامیدن این جهت از طرف ما نه به این معنی است که واقعاً از سنخ امتداد است و مانند سایر متکمم‌ها (اشیاء ذی مقدار) قابل تجزیه ذهنی است، بلکه صرفاً ناظر به این است که ماده جهت تازه‌ای می‌یابد و در سوی دیگری بسط و گسترش پیدا می‌کند، در جهتی که به کلی خاصیت ماده بودن را از دست می‌دهد.

... وقتی که به این مرحله رسیدیم، لزومی ندارد که طبق معمول بحث را منحصر کنیم به روح انسانی و نموده‌های نفسانی بشر، ما می‌توانیم از پایین‌تر شروع کنیم و این بحث را در مطلق نموده‌ها و آثار حیاتی بسط بدهیم ... روح خاصیت و اثر ماده نیست، کمالی است جوهری که از برای ماده پیدا می‌شود و به نوبه خود منشأ آثاری بیش‌تر و متنوع‌تر از آثار ماده می‌شود و البته این جهت اختصاص به روح انسان یا حیوان ندارد، در مطلق حیات و زندگی هست.

... کسانی هم که مانند لامارک، دانشمند زیست‌شناسی معروف، منکر اصالت نیروی حیاتی شده‌اند و رسماً اظهار داشته‌اند که طبیعت

زنده را از نظر مکانیک باید مطالعه کرد، وقتی در نظریه آن‌ها دقیق می‌شویم می‌بینیم چیزی که آنان را وادار کرده است که اصالت نیروی حیاتی را منکر شوند، این است که اصالت نیروی حیاتی را مساوی با ثنویت و جدایی و انفصال وجودی قوه حیاتی از ماده و آثار ماده می‌دانسته‌اند، چنین می‌پنداشته‌اند که اگر نیروی حیاتی اصالت داشته باشد، لازم است که با محیط و عوامل محیط بستگی نداشته باشد، در همه محیط‌ها یکسان باشد، از عوامل محیط متأثر نشود، با فعالیت‌های فیزیکی و شیمیایی بدن وابستگی نداشته باشد و حال آن که مشاهدات علمی خلاف همه این‌ها را ثابت می‌کند. لامارک می‌گوید:

«زندگی جز کیفیت فیزیکی نیست، همه کیفیات حیات به علی فیزیکی یا شیمیایی بستگی دارد و منشأ آن‌ها در ساختمان ماده جاندار است» مثل این که لامارک گمان کرده است که اگر نیروی زندگی اصالت داشته باشد می‌بایست با علل فیزیکی و شیمیایی بستگی نداشته باشد.

قبلاً گفتیم نظریه ثنوی دکارت و رجعت و تقهقر او به نظریه افلاطون خیلی گران تمام شد، زیرا دانشمندان را برآن داشت که هر وقت درباره اصالت نیروی حیات فکر کنند، رابطه جوهری و ذاتی حیات را با بدن از نظر دور بدارند و همیشه در دو قطب مخالف فکر کنند.

... در اینجا ممکن است گفته شود که درست است که ماده بیجان در حال انفراد خاصیت حیاتی ندارد ولی چه مانعی دارد که در نتیجه ترکیب و فعل و انفعالات اجزاء ماده در یکدیگر خاصیت حیاتی پیدا شود؟

جواب این سؤال این است؛ چند جزء مادی یا غیرمادی که باهم ترکیب می‌شوند و در یکدیگر تأثیر متقابل می‌کنند، کاری و اثری که از این اجزا ساخته است این است که هرکدام از این‌ها مقداری از اثر خود را به دیگری بدهد و مقداری از اثر دیگری بگیرد و در نتیجه یک «مزاج متوسط» پیدا شود. محال است که در نتیجه ترکیب چند جزء با یکدیگر اثری پدید آید که جز مجموع آثار اجزاء و جز کیفیت متوسط آثار اجزاء است، مگر آن که ترکیب این اجزاء سبب و علت گردد که زمینه موجود شدن یک قوه و نیروی عالی‌تر از قوه‌های هر یک از اجزاء فراهم شود و آن قوه به عنوان یک کمال جوهری پدید آید و به آن اجزاء یک وحدت واقعی بدهد. پس این که در سؤال گفته شد که چه مانعی دارد در اثر ترکیب و فعل و انفعال اجزاء ماده، خاصیت حیاتی پیدا شود، سخنی است که احتیاج به تشریح دارد؛ اگر مقصود این است که در اثر فعل و انفعالات اجزاء ماده، زمینه و استعداد برای نیروی اصیل حیاتی پیدا شود و نیروی حیاتی به وجود آید و بالتبع خاصیت‌های حیاتی پیدا شود، مطلبی است صحیح و قابل قبول و اگر

مقصود این است که بدون نیروی حیاتی، خاصیت حیاتی که با خواص هر یک از اجزاء مغایر است پدید آید، محال و ممتنع است.»
 استاد مطهری در سخنرانی روز دوشنبه ۱۳۵۴/۸/۱۹ که تحت عنوان فلسفه ملاصدرا در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ایراد کردند، ریشه قرآنی این دیدگاه ملاصدرا نسبت به روح را بیان می‌کنند: «ملاصدرا می‌گوید: وقتی در آیات قرآن تدبّر و تفکر می‌کردم و برخوردارم به این آیات:

«وَأَقْدَ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خُلُقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

گویی برایم الهامی پیدا شد، دیدم تعبیر قرآن این است که: «همین» را چیز دیگر کردیم، نمی‌گوید از جای دیگر آوردیم، بلکه می‌گوید همین را چیز دیگر کردیم؛ پس یک چیز است، در حرکات خودش از دنیای سه بعدی و چهاربعدی حرکت می‌کند به دنیای بی‌بعدی می‌رسد ... بدن در سیر تکاملی خود تبدیل به روح می‌شود، نه این که تصور کنیم روح چیز دیگری است و موقع تولد روح را در جسم فرو می‌برند و یا در موقع موت روح از بدن خروج می‌کند. ملاصدرا می‌گوید طبیعت و ماوراءالطبیعت تضاد ندارد بلکه آن‌ها مثل دو مرتبه از یک وجود هستند، مرتبه اول ناقص‌تر و در مرتبه بعدی کامل‌تر. می‌گوید همین من، این من تو روزی گندم بوده حالا شده من، ولی حالا یک جوهری است، خیال نکن که از بین می‌رود، این

ماده متغیر ناپایدار تبدیل به وجود ثابت پایدار می‌شود، پس نه دوگانگی و نه یگانگی».

گفتیم برخی از علمای مسیحی چون اعتقاد دارند روح در هنگام لقاح اسپرم و تخمک پدید می‌آید، حتی دستکاری در سلول تخم را مساوی با قتل یک انسان کامل می‌دانند و احکامی را که برای یک انسان کامل صادق است، برای جنین حتی در مرحله تک سلولی نیز صادق می‌دانند. دکتر گرجی در این باره می‌گوید: «مسلمان‌ها به دو روح معتقدند. یکی روح حیوانی و یکی روح انسانی. روح حیوانی، مقتضیات حیات را فراهم می‌سازد اما روح انسانی در مقتضیات فکر و خرد و عقل مؤثر است. مسیحی‌ها به این دو روح توجه ندارند. حالا براساس روایات می‌گویند که تا ۴ ماهگی جنین روح انسانی ندارد. بنابراین، در این زمان بهره‌گیری از آن برای اهداف انسانی اشکالی ندارد. الان از شخص بالغی که دچار به اصطلاح مرگ مغزی شده و فقط حیات حیوانی دارد، بهره‌برداری می‌شود. عضوی از بدن این فرد را که هیچ خاصیتی ندارد و فقط زنده است، به فردی پیوند می‌زنند که هیچ نقصی ندارد، فقط آن عضو را ندارد. آن عضو به سمت کمال رفته، یعنی اول خاصیت انسانی خود را از دست داده است، اما بار دیگر این خاصیت را به دست آورده است. بنابراین، تا زمانی که جنین دارای حیات انسانی نشده است، برای اهداف انسانی می‌توان از آن بهره گرفت. آن ۴ ماهگی معروف نیز براساس

روایت‌هایی است که به نظر من جای بحث دارد. باید بحث کنیم که چه وقت جنین صاحب حیات انسانی می‌شود».

برخی از علمای اسلامی از جمله مرحوم علامه جعفری، آیت الله موسوی بجنوردی و آیت الله مکارم شیرازی هشدار داده‌اند که اگر به انسان‌های کلون‌سازی شده به عنوان بانک اعضا نگاه شود، این کار قتل نفس و خلاف شرع است. آیت الله مکارم شیرازی در این باره می‌گویند: «کلیه را به تنهایی نمی‌توان شبیه‌سازی کرد، بلکه باید انسانی بسازیم و آن را قطعه قطعه کنیم و قطعات بدنش را برانسان دیگری پیوند بزنیم و حال آن که انسان شبیه‌سازی شده هم حق حیات دارد، پس ترمیم اعضاء به قیمت کشتن انسان‌ها خواهد بود و این کار جایز نیست».

با این شیوه بهره‌برداری از کلون‌ها برای پیوند اعضاء نه تنها مذهبی‌ها و اخلاقیون مخالف‌اند، بلکه حتی زیست‌شناسی که داللی را کلون‌سازی کرد نیز مخالف است. یان ویلموت می‌گوید: «من به شدت مخالفم که جنین‌های کلون‌سازی شده به عنوان دهنده بافت استفاده شوند.» با وجود این، دانشمندان سناریوی دیگری برای بهره‌برداری از جنین کلون‌سازی شده مطرح کرده‌اند. در این سناریو، از جنین در مرحله‌ای که تنها توده‌ای از سلول است (برای مثال، حدود ۱۰۰ سلول دارد)، سلول‌های بنیادی تهیه می‌شود. این سلول‌ها توان تبدیل شدن به سلول‌های دیگر را دارند. برای مثال، می‌توانند به سلول‌های

تولید کننده هورمون انسولین تبدیل شوند. سلول‌های تولیدکننده انسولین را می‌توان به افراد مبتلا به مرض قند (دیابت) پیوند زد و مشکل آنان را به طور کامل برطرف کرد. در آینده حتی شاید بتوان اندام کاملی ساخت یا اندام ناقصی را به کمک آن‌ها ترمیم کرد. البته دانشمندان هنوز در ابتدای راه هستند و تلاش‌های بی‌وقفه آنان قابل تقدیر است. آیا بهره‌گیری از جنین در مرحله چندسلولی یا حتی قبل از ۴ ماهگی در این زمینه اشکال دارد یا نه؟ آیت الله موسوی بجنوردی معتقدند: «تا زمانی که جنین روح انسانی پیدا نکرده است، بهره‌برداری از آن برای اهداف انسانی اشکالی ندارد.»

منزلت انسانی: برخی از علمای اسلامی با این استدلال که کلون‌سازی هویت و شخصیت انسان را خدشه‌دار می‌کند، با آن مخالفت کرده‌اند. برای مثال، آیت الله مکارم شیرازی در مورد بچه حاصل از کلون‌سازی می‌گویند: «این بچه نه پدری دارد (چون از نطفه مرد نیست) و نه مادری دارد (چون ترکیب نطفه نیست) و نه خواهری دارد و نه برادری و نه منتسب به فامیل و در واقع انسان بی‌هویتی است.»

علامه جعفری نیز نظر مشابهی دارند: «فرزندی که پدر و مادر ندارد! فرزندی که دوقلوی پدر خودش است! فرزندی که نه خانواده دارد و نه نام پدر و مادر روی اوست.» به علاوه، ایشان با استناد به یکی از مقالاتی که در مجله اطلاعات علمی به چاپ رسیده است، به

سقوط انگشت‌نگاری و هویت حقوقی انسان اشاره می‌کنند. خرید و فروش کلون‌ها، بردگی نوین، زنده شدن چنگیزها و سستی بنیان خانواده از موارد دیگری است که به نظر برخی از صاحب‌نظران، منزلت، شرافت و شخصیت انسان را تضعیف و خدشه‌دار می‌کنند.

کلون‌سازی و خانواده

خانواده به عنوان نخستین نهاد اجتماعی مورد توجه خاص جامعه‌شناسان، علمای اخلاقی و علمای دین است. این نهاد اغلب با وجود مرد و زنی تعریف شده است که از طریق آمیزش جنسی صاحب فرزند می‌شوند. اکنون کلون‌سازی به عنوان شیوه‌ای نو برای تولید انسان مطرح شده و بحث‌های زیادی پیرامون نهاد خانواده با خود آورده است. آیا کلون‌سازی نهاد خانواده را تضعیف می‌کند؟ آیا کلون‌سازی در ردیف فرزنددار شدن از طریق ازدواج قرار می‌گیرد؟ آیا در دنیای آینده جایی برای مردها وجود خواهد داشت؟ پدر و مادر بچه حاصل از کلون‌سازی کیست؟

آیت الله مکارم شیرازی در این باره معتقدند: «اگر این باب مفتوح شود، در این صورت ممکن است مسأله نکاح و ازدواج که یک امر طبیعی است، برچیده شود و نظام خانوادگی مختل شود و بسیاری از زنان بی‌شوهر باردار شوند و یا زنی از وجود خودش باردار شود.» آیت الله صانعی نیز نظر مشابهی دارند: «رسمی و عادی شدن و فراهم نمودن استفاده همگانی از آن که در ردیف فرزنددار شدن از

راه ازدواج قرار گیرد، به نظر این جانب قطعاً با مذاق شرع و فقه اسلامی نمی‌سازد و حرام و معصیت کبیره است.»

البته، ایشان استفاده از کلون‌سازی را در موارد نادر فاقد اشکال می‌دانند. اما آیت الله موسوی بجنوردی با اشاره به تولد حضرت مسیح (ع)، باردار شدن زنان بی‌شوهر را بدون اشکال می‌دانند. ایشان می‌گویند: «اگر تخمک را از زن بگیرند، مادهٔ ژنتیک را از آن خارج کنند، سپس مادهٔ ژنتیک یکی از سلول‌های پیکر زن (مثلاً پوستش) را درون تخمک گذارند و در نتیجه بدون دخالت مرد، زنی صاحب فرزند شود، به نظر من این مورد علی‌الظاهر هیچ اشکالی ندارد. اگر در قرآن مجید آمده که «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» این به روش معمول اشاره می‌کند. یعنی غالب مردم از طریق ترکیب اسپرم و تخمک پدید می‌آیند. حال با روش دیگر ما از مخلوق خداوند سبحان، انسان دیگری پدید می‌آوریم. اگر هم بخواهیم بگوییم این انسان پدر ندارد و مگر می‌شود انسان بدون پدر باشد، خوب حضرت مسیح [علیه السلام] پدر نداشت. این طور نیست که حتماً همه باید پدر داشته باشند. می‌شود انسان پدید بیاید و پدر هم نداشته باشد.»

در مورد روابط نَسَبی و بحث محارم کودک حاصل از کلون‌سازی، آیت الله مکارم شیرازی معتقدند: «چون عناوین «الاب» و «الاخ» و «الاخت» در مورد چنین ولدی صادق نیست، یعنی شبیه

دوقلو است؛ پس صدق برادر و خواهر نمی‌کند، بنابراین هیچ یک از عناوین نسبیه بر آن صادق نیست؛ ولی عنوان «الأم» در اینجا شبیه مادر رضاعی است که او را پرورش داده و نطفه‌ای درکار نیست. ما می‌گوییم با این مادر ازدواج نکند چون مثل مادر رضاعی است، زیرا گوشت و پوست او از آن زن پرورش یافته است، بنابراین احکام محارم جاری نمی‌شود جز نسبت به مادر، احتیاطاً.» آیت الله موسوی بجنوردی نظر متفاوتی دارند. ایشان معتقدند: «اگر تخمک را از زن بگیرند، ماده ژنتیک آن را بردارند و ماده ژنتیک مرد را درون آن جاگذاری کنند و از سلول حاصله، انسانی پدید آید. این هیچ اشکالی ندارد. به هر حال، مرد و زن در مقتضیات آفرینش او دخالت دارند و پدر و مادر او محسوب می‌شوند. اگر ماده ژنتیک زن را درون تخمک جاگذاری کنند و مرد در ایجاد بچه هیچ دخالتی نداشته باشد، آن بچه، فرزند زن محسوب می‌شود و به مرد محرم است و ربیبه او محسوب می‌شود و در قرآن آمده که بچه‌های زن‌هایی که با آنان همبستر می‌شوید بر شما حرام است. اگر کلون‌سازی از مرد صورت گیرد و زن در تولید فرزند دخالت نداشته باشد، بچه حاصله فرزند مرد محسوب می‌شود و بر زن محرم است.» اما دکتر گرجی نظر کاملاً متفاوتی دارند. ایشان معتقدند: «در روابط نسبی، بیش‌تر جنبه حقوقی دارند تا جنبه حقیقی. به اصطلاح می‌گویند اعتباری است. برای مثال، ارزش پول حقیقی نیست، اعتباری است، قراردادی است،

یا به عبارت دیگر حقوقی است. گندم ارزش حقیقی دارد، اما طلا بیش‌تر ارزش اعتباری دارد، البته نمی‌خواهم خصوصیات این فلز را منکر شوم، ولی به هر حال به طلا ارزش داده‌اند نه این که ارزش حقیقی داشته باشد. برخی از احکام و مقررات هم ارزش اعتباری دارند. اگر پدرمادری به روش معمول صاحب فرزند شوند، چون عرف آن بچه را فرزند آنان محسوب می‌کند، علما می‌گویند آن بچه از والدینش ارث می‌برد. عرف ممکن است فرزند حاصل از کلون یک زن را، فرزند مرد نداند یا برعکس فرزند حاصل از کلون مرد را فرزند آن زن نداند. به نظر بنده اگر جا بیفتد که کودک حاصل از کلون‌سازی فرزند هر دونفر است، چون هر دوی آنان او را بزرگ می‌کنند و پرورش می‌دهند، با فرزندی که از طریق معمول به وجود می‌آید تفاوتی ندارد. اگر به نحوی فرزند حاصله را بتوان استناد داد که به زن و شوهر ارتباط دارد، احکامی مانند ارث نیز همانند فرزندان دیگر بر او صادق است، هر چند در گذشته این نبوده، قابل تصور هم نبوده است.» در گفت‌وگوی نگارنده با دکتر گرجی این نکته از سوی اینجانب مطرح گردید که در عرف چنین جا افتاده، پدر کسی است که اسپرم می‌دهد و مادر کسی است که تخمک را فراهم می‌سازد. حال زن و مردی را در نظر بگیرید که بدون علاقه به فرزند داشتن کودکی را به وجود آورده‌اند و سپس کودک را در گوشه‌ای رها کرده‌اند. زن و شوهر دیگری این کودک را بزرگ می‌کنند،

پرورش می‌دهند و از او انسان مفیدی برای جامعه می‌سازند. اما زن و شوهری که اسپرم تخمک را فراهم می‌سازند و کودک را رها کرده‌اند، پدر و مادر واقعی محسوب می‌شوند، حال آن که زن و شوهری که برای آن کودک سال‌ها زحمت کشیده‌اند، پدر و مادر واقعی محسوب نمی‌شوند. من معتقدم پدر و مادر کسانی هستند که کودکی را پرورش می‌دهند. اسپرم و تخمک چیزی نیست جز تعدادی مولکول اسیدنوکلئیک، پروتئین و چربی. الان بشر این امکان را پیدا کرده که از سلول‌هایی غیر اسپرم و تخمک، انسان تولید کند. این سلول‌ها با بقیه سلول‌ها تفاوت زیادی ندارند. به نظر شما پدر و مادر واقعی کیست؟ ایشان در پاسخ گفتند: «علما معتقدند در انسان اگر از همان راه معمولی فرزندی پدید آید، از والدین خود ارث می‌برد و احکام فرزندان را دارد. راه پدر و مادری را فقط اسپرم و تخمک می‌دانند. اما فرضی که شما گفتید قابل تأمل است. در روایات داریم که شما سه پدر دارید، پدری که تو را به وجود آورده، پدری که تو را تربیت کرده و پدری که به تو علم آموخته است. از این روایات نیز می‌توان استفاده کرد. اگر کسی به طریقی به کسی قابل الحاق باشد، فرزند او محسوب می‌شود، هرچند به قول شما از طریق لقاح اسپرم و تخمک پدید نیامده باشد.»